

تفاوت فاحش میان اخلاق دینی و اخلاق منشعب از وجدان بیدار

در این چهل و اند سالی که اسلام در ایران قدرت سیاسی را به تاراج برد و انگیزه ای برای گروه های طفیلی دیگر مانند القاعده، داعش، حشدالشعبی، الشباب و غیره فراهم آورد تا در تأسیس حکومت های وحشناک و قرون وسطایی خود از هیچ جنایتی روگردان نباشند، باید اعتراف کرد که دین اسلام نه تنها باید کانون درک سیاست در خاورمیانه باشد، بلکه کلید درک عقب ماندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و اسارت و بندگی ساکنانش نیز است. شهروندان ایرانی که جامعه ایران پیش از انقلاب نکبت بار اسلامی را تجربه کرده اند شاید از زوال دهشتناک اصول اخلاقی در ایران که متضمن تندرستی یک جامعه و رفتار مسئولانه اعضای آن است دچار شگفتی شوند و بسیاری منشأ زوال اصول اخلاقی را در ماهیت حکومت مذهبی اسلامی بدانند. در عین حال، آوندها و کاسه لیسان آنها که با بوق و کرنا دامن به مردم درس اخلاق دینی می دهند اما خود در فساد و تباهی غوطه ور هستند، زوال اصول اخلاقی را منبعث از سست دینی و بی ایمانی مردم می دانند.

اجرای اصول اخلاقی متضمن داشتن وجدان آگاه است. اما دین این توانایی را دارد که وجدان فرد مومن را یا خفته نگه می دارد، یا فریب اش می دهد و یا یکسره نابودش می کند. اگر چنین نبود چگونه شکنجه، تجاوز به عنف زنان توسط ماموران "متدین" جمهوری اسلامی، اسارت و غارت لجام گسیخته مردم، وو می توانست توسط ستمکاران توجیه شود؟ چگونه این انگل های جامعه با آرامش شب را به صبح می رسانند؟ پاسخ توجیه مذهبی است. پیش از تجاوز به زنان در اسارتشان فقط دو رکعت نماز به جا آورده و جنایت خود را خدمت به دین و در راه "عظمت" اسلام تلقی کرده و به خود نیز می بالند. اعدام، شلاق زدن، شکنجه، قطع دست، همه با بانک الله اکبر آغاز می شود. برای ستمکاری فقط کافی است که ستمگر ستمکش را در ذهن خود به پایین ترین درجه حیوانی تنزل بدهد، امری که جنایت از هر نوعی را آسان و توجیه می کند. مذاهب به ویژه اسلام در این کار سابقه طولانی دارند. توجیه های هر روزه امامان نماز جمعه و دیگر سردمداران رژیم فقهاتی با کافر قلمداد کردن، بی ایمانی، وو نمونه بارز حیوانی کردن مردم برای ستمگری بر آنهاست. در واقع بی وجدانی در سراسر شریعت و فقه اسلامی موج می زند. زن ستیزی، حمایت از برده داری، قصاص، سنگسار، قطع دست و انگشتان، انگاشتن مردم به مثابه گله گوسفند و هزاران مورد دیگر.

در مقاله ای که به دنبال می آید نویسنده به شیوایی تمایز میان اخلاق دینی و اخلاق مدنی توضیح داده است. افسوس که من نه اسم نویسنده را میدانم و نه سایت اینترنتی که این مقاله را مدتها پیش از آن دانلود کردم. اما ترجیح دادم که برای آگاهی آنرا در اختیار خواننده ایرانی قرار دهم و امیدوارم که با دیگران نیز به اشتراک گذاشته شود. با سپاس، عباس علیزاده.

خیلی راحت است که از اول درآییم که: مشکل از خود دین است. ولی این راه میان بر کمکی به ما برای شناخت مسئله نمی کند و راهی برای حل آن جلوی پای ما نمی گشاید. نمی توان جمعیت مسلمان کشورهای اسلامی را به این متهم کرد که ایمان شان کم یا ناکافی است؛ راهی ملموس و مشخص برای اندازه گیری ایمان کسی وجود ندارد. در واقع آنچه کم است، ایمان نیست. تناقض اصلی در مسئله از این جا سرچشمه می گیرد که ما ایمان و اخلاق را همزاد یکدیگر در نظر بگیریم. مقوله ای اخلاق اما بیشتر با تربیت، تمرکز فکری، و مدل های ذهنی در ربط و پیوند است.

مدل اخلاق دینی

به تاریخ شکل گرفتن ادیان اولیه که نگاه کنیم، می بینیم دین به خاطر مقابله با ترس بشر پدید آمد، و دغدغه ای اخلاق در اولویت نبود. بشر اولیه که هیچ سلاحی در برابر بلایای طبیعی، بیماری و مرگ در دسترسش نبود و حتی از علل بروز آنها شناختی نداشت، با برگزاری آیین های گوناگونی کوشش در کاستن اضطراب و حفظ نظم عمومی می کرد. دین ضامن آرامش درونی بود و هدف آموزش اخلاق در رؤس برنامه اش نبود. شعائر مذهبی، نماز، روزه و مانند آن امروز نیز در خدمت نیازهای روحی و اجتماعی تعلق به جماعت، هویت، و نظم است. به این ترتیب، در این سیستم فرد می تواند همچنان

ایمان خود را حفظ کند و به فریب بقیه ادامه دهد؛ می‌تواند تقوی را همچون جای مُهر نماز بر پیشانی‌اش داشته باشد، و به سوءاستفاده از دیگران ادامه دهد. دین در حکم یک نماذ خوب عمل می‌کند، اما بدون باور درونی، مانع از بی‌عدالتی نمی‌شود.

مدل اخلاق دینی بر پایه‌ی معادله‌ی ترس از مجازات بنا شده است، و معمولاً فرد مؤمن را به مرحله‌ای فراتر از آن سوق نمی‌دهد. به عبارت دیگر، اغلب مؤمنان می‌دانند که نباید از قواعد اخلاق دینی تخطی کنند، اما این را به درکی از عدالت اجتماعی یا همبستگی پیوند نمی‌دهند. مهم برای‌شان هراس از شرم‌ساری است و ریختن آبرو، تا از جماعت طرد نشوند. در این جوامع مردم کرور کرور در نماز جماعت حاضر می‌شوند، یا همراه دیگران روزه می‌گیرند، یا از مصرف مسکرات دوری می‌کنند تنها به خاطر این که دیده شوند؛ که با جماعت مرتبط بمانند.

اخلاق، تربیت، فرهنگ

قطب‌نمای اخلاق برای‌شان در بیرون است: درست یا غلط بودن چیزی بستگی به این دارد که چشم چه کسی به آنان باشد. نبود ایمان نیست که منجر به فساد می‌شود؛ ظاهری ماندن ایمان ریشه‌ی مشکل است. حال آنکه فکر کردن روی مسئله‌ی بی‌عدالتی، فکر کردن روی قوانین ناعادلانه مستلزم یک تفکر مستقل است؛ از ما شهادت طلب می‌کند. این چیزها در محیطی که پایه‌های رفاه اقتصادی در آن متزلزل است رشد نمی‌کند، به ویژه با این پیش‌برداشتی که در آن حاکم است که هر که قوی‌تر، برنده‌تر. این خصائص تنها با صبر و حوصله و از سنین پایین و با تکرار و تکرار کسب‌شدنی و آموزش‌پذیر است.

جیمز رست (James Rest)، روان‌شناس آمریکایی در رشته‌ی اخلاق و تربیت [۱] به این ایده عمق داد. از منظر رست رفتار اخلاقی دارای چهار بخش است: پذیرش مسئله‌ی اخلاقی، دانستن اینکه چه چیزی درست است، تمایل به انجام آنچه درست است، و یافتن توانایی برای پیمودن آن مسیر.

بسیاری از مؤمنان تنها به بخش دوم می‌رسند: می‌فهمند که چه چیزی درست است. اما چون تمایلی درونی نسبت به آن در خود پیدا نمی‌کنند، و شهادت لازم برای پای‌بندی به آن ندارند، دانش‌شان غیرفعال و خاموش باقی می‌ماند. پس اخلاق فقط آموختنی نیست؛ در ضمن باید به آن تمایل داشت. شالوم شوارتز، (Shalom Schwartz) روان‌شناس اجتماعی آمریکایی، در مقاله‌ای درباره‌ی ارزش‌های فرهنگی [۲]، این موضوع را بیشتر روشن می‌کند. در جوامع جماعت‌گرا، ارزش‌هایی مانند زندگی در هماهنگی، وفاداری و امنیت اولویت دارند بر به زبان آوردن آنچه درست یا عادلانه است. این ارزش‌ها جامعه را در تعادل نگه می‌دارد، اما شجاعت اخلاقی را نیز سرکوب می‌کند. عبادت مهم‌تر از صداقت می‌شود؛ اطاعت تبدیل می‌شود به فضیلت؛ مخالفت تفسیر می‌شود به ارتداد.

وجدان مقوله‌ای اجتماعی است: مستلزم باور داشتن به عدالت، و خرد آزادانه و مبتنی بر تبادل نظر است. در این جوامع اولویت دادن به هماهنگی و اطاعت بر نحوه‌ی درک شر تأثیر می‌گذارد. اما نه با نگاه کردن به کاری که انجام می‌شود، بلکه از روی دیده شدن یا نشدن آن چیز.

رفته رفته در جوامع اسلامی برای افراد این واقعیت اهمیت‌اش را از دست می‌دهد که آیا چیزی درست است یا نه؛ مهم دیده شدن یا نشدن آن است. شر تا زمانی که پنهان بماند مسئله‌ای نیست. اما اگر سهون فاش شود، شرم حاصل از آن باز نه به خاطر خود آن عمل نادرست، بلکه به دلیل علنی شدن انجام آن کار نادرست احساس می‌شود. یعنی اینجا فرهنگ شرم حاکم است و نه فرهنگ پرهیز. بنابراین سؤال ما این نیست که "چرا افراد مذهبی ممکن است نادرست و فاسد باشند؟" بلکه پرسش درست این است که "چرا دین‌داری به جای آنکه پرورش‌محور باشد، آیین‌محور شده است؟" آیین‌ها و مراسم دینی، و عبادات جمعی، همه، پر هیاهوست. صدقه‌پراکنی و بخشش در معرض دیدگان، ورد زبان‌هاست. با وجود این، نمی‌توان گفت بنیان اخلاقی نیز همان‌قدر قوی است.

این همه، به معنای مخالفت با دین نیست، بلکه به معنای پذیرش حدود آن است؛ پذیرش این واقعیت که دین نمی‌تواند جای وجدان را بگیرد. باری که وجدان بر دوش می‌برد، برخلاف دین، نه راهنمایی است، نه یادآوری وظایف، و نه تخریب

ترس‌ها. وجدان در شخصیتی شکل می‌گیرد که شکلیست: نیازمند دوره‌ی زمانی بسی طولانی است، اما مهم‌تر از هر چیز پذیرش این اصل است که وجدان مقوله‌ای اجتماعی است: مستلزم باور داشتن به عدالت، و خرد آزادانه و مبتنی بر تبادل نظر است. راه حل این نیست که جامعه را بیشتر دین‌دار کنیم. با در نظر گرفتن دین یهود، باید پرسید چند هزار سال است داریم اشاعه‌ی دین می‌کنیم. از طرف دیگر انقلاب هم راهگشا نیست: تقی این فرضیه دیگر درآمده است که اول سوسیالیسم را برقرار کنیم، بقیه‌ی چیزها خودبه‌خود درست می‌شود. نمی‌شود. دیدیم. راه حل آسان نیست.

مشکل در درجه‌ی اول از نوع پرورشی است. سوال اصلی این است که چطور می‌توانیم از دوران کودکی، افراد را با اخلاقی عمیق‌تر تربیت کنیم. قبل از اینکه نفس خیلی سخت و انعطاف‌ناپذیر شود، چطور می‌توان بذر اخلاق را کاشت؟ آنچه در سنین پایین، حتی پیش از مدرسه، در گفتگوهای خانوادگی، در رفتارهای مثال‌زدنی بزرگسالان و در آموزه‌های اخلاقی-تاریخی که جامعه به آنها می‌بالد، آموخته می‌شود، هسته‌ی اخلاق را تشکیل می‌دهد.

با استدلال نمی‌توان اخلاق را به کودکان یاد داد. هر آموزشی، چه امور مثبت، چه امور منفی، تابع اصل تقلید است. شخصیت انسان صرفن در تقلید از دیگران شکل می‌گیرد. کودکان با دیدن نمونه‌هایی از مراقبت، عدالت و صداقت در زندگی روزمره، به‌طور ناخودآگاه آن ارزش‌ها را درونی می‌کنند. اگر بزرگسالان را ببینند که با مهربانی صحبت می‌کنند، و به حقوق دیگران احترام می‌گذارند؛ اگر بزرگسالان را ببینند که اشتباهات خود را می‌پذیرند، و دست‌بخشنده در امور مادی و معنوی دارند، آنان نیز می‌آموزند که اصل کرامت انسانی است. اما اگر ببینند بزرگ‌ترها دروغ می‌گویند، دیگران را فریب می‌دهند، از موفقیت دیگران کین به دل می‌گیرند، و در مقابل بی‌عدالتی سکوت اختیار می‌کنند و همچنان مشغول کار یا عبادت شخصی خود هستند، آنان هم می‌آموزند که دین و اخلاق را می‌توان از هم جدا کرد.

بزرگسالانی که در فرهنگ شرم و دینداری جزمی تربیت شده‌اند، نمی‌توانند به راحتی چیزهایی را که با آنها بزرگ شده‌اند فراموش کنند. اما اگر الگوی متفاوتی به کودکان ارائه شود، فرزندان جامعه می‌توانند با صفای درونی رشد کنند و نه از سر ترس، بلکه با نیروی وجدان در برابر هجوم شر مقاومت کنند. به روال داستایوفسکی که در "برادران کارامازوف" می‌گوید: تنها کسانی که دوران کودکی خوشبختی داشته‌اند، رستگار می‌شوند، می‌توان گفت تنها جامعه‌ای ارزش زندگی کردن در آن دارد که کودکانش ارزش‌های اخلاقی را از آغاز راه خود در عمل آموخته‌اند.

بشر را شاید نتوان از دین‌باوری منصرف کرد، اما می‌توان به او آموزش داد که دین را نمی‌توان جایگزین اخلاق کرد. تمرکز اندیشی، عادت به میدان دادن به میانجی‌گری خرد، به همراه صداقت، به متعادل و حساس شدن روح یاری می‌رساند. دین، چه خوب، چه بد، همین است که در سطح جوامع دین‌دار شاهد آن هستیم؛ نویدی جز این در انتظار کسی نیست. دین اجباری بود که جامعه‌ی عمل پوشید؛ توان پالایش‌گرش در روح همین قدر است که در کشورهای اسلامی می‌بینیم.

اما در افتادن با دین، از هر نظر ائتلاف وقت است. در عوض: کمی سکوت، کمی عادات ریشه‌ای‌تر؛ کمی به جای حفظیات، استدلال؛ کمی به جای سازگاری با جماعت، برخاستن به جست‌وجوی خوبان. اخلاق عدالت‌محور هرگز از سوی هیچ اقتداری، حتی نظام سوسیالیستی هیه نمی‌شود؛ دست ادبیات و هنر نیز تا بیکران گشاده و گشوده نیست: فقط به زندگی عملی برخی از غول‌های ادبی-هنری فکر کنیم: پاند، الیوت، سلین، یوسا... همه در دوره‌هایی، یا یکسره، در پیوند نفس به نفس با فاشیسم... بذر حساسیت روی اخلاق، از سر کلاس درس، از ظرف‌شویی آشپزخانه، از سر سفره‌ی شام، از زمین بازی، از وقت خواب که پدر یا مادر با خواندن قصه‌ای برای کودک خود شرح می‌دهند چرا حقیقت اهمیت دارد، کاشته می‌شود، حتی زمانی که هیچ‌کس دیگری نمی‌تواند ببیند که واقعا اوضاع از چه قرار است.

1. James Rest, Moral development in the professions, 1994

2. Shalom Schwartz, A Theory of Cultural Value Orientations: Explication and Applications, 2006